

بسم الله الرحمن الرحيم

این کم‌ترین چیزی است که می‌توانم برای خواهرم انجام دهم



(ترجمه)

ناخودآگاه وی را دیدم... یکی از خواهران ما چنین تعریف می‌کند: «همراه یک‌تعداد از خواهران مسلمانم ملاقات می‌کردم که زنی با یکی از خواهرانم در محلی که قرار داشتیم، آمد و خود را معرفی نموده، گفت: "نام من آسیه است؛ از ترکستان شرقی..."

با این معرفی لرزه به تنم افتاد و شگفت‌زده شدم؛ زیرا انتظار نداشتم که خواهری را از این سرزمین ملاقات کنم... به محض معرفی، در ذهنم مشکلاتی را که برادران و خواهرانم در آن سرزمین متحمل می‌گردند، تداعی شد و با شنیدن قصه‌اش اشک از چشمانم جاری شد و اندوه بزرگی وجودم را فراگرفت.

وی قصه خود را چنین آغاز نمود: "فامیلم به من گفتند: حال ما را می‌بینی که شبیه گله‌ای از گوسفندان است که هر لحظه منتظر ذبح‌اند... اگر توان آن را داری تا برای نجات خویش هجرت کنی، پس این کار را بکن. مسلمانان آن‌جا به‌خاطر تمسک‌شان به اسلام و حمل دعوت آن، در اردوگاه‌های چین محبوس شده‌اند."

این خواهر مان ادامه داده گفت: "من به نصیحت‌های شان گوش داده و سرزمینم را ترک کردم... چهار سال و شش ماه گذشته و من از اقرارم دور می‌باشم... بعد از ترک سرزمینم، از اقرارم هیچ اطلاعی ندارم... چین به اخبارشان سرپوش

گذاشته و اجازه ارتباط با اقارب محبوس شدگان را نمی‌دهد. قبل از این که اقاربم را ترک کنم، وصیت‌شان این بود که سلام ما را به برادران مسلمان ما رسانده و اوشان را از حال و مشکلات ما مطلع کن. "وی در اخیر داستان اندوهگین‌اش، خواست تا برای این که الله سبحانه و تعالی مشکلات اقارب و تمام مسلمانان "ایغور" را حل کند، دعا کنیم.

چه در خواست ناچیزی، آیا امت یک و نیم میلیاردی چیزی را جز دعا در اختیار ندارند...؟ فرزندان تحت شکنجه‌شان بیش‌تر از دعا چیزی را انتظار ندارند؟! آیا ذلت ما به این سرحد رسیده است!؟

چه خوشبخت بودی ای "عمرو بن سالم"؛ هنگامی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت آوردی در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در رأس دولت مقتدر و کریمی قرار داشت؛ قصه خود را به پیامبر بازگو نمودی و وی صلی الله علیه وسلم در جواب تو گفت: "یاری خواهی شد ای عمرو بن سالم...» و در زمان کوتاهی فتح مکه اتفاق افتاد و رسول الله صلی الله علیه وسلم داد مظلومانة قبیله "خزاعه" را از "بنی بکر و هم‌پیمانان قریشی شان گرفت.

پس از گذشت زمان کوتاهی، زن مسلمانی که در بازار یهودیان "بنی قینقاع" هتک حرمت شده بود، طالب یاری شد؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم لشکری را گسیل داشت که مجدداً باز نگشت؛ مگر این که قبیله بنی قینقاع را تبعید نمود؛ قبیله‌ای که به خود جرئت داده بود تا با آبروی مسلمانان بازی کند.

چه خوش‌بخت بود زنی که از "معتصم" و رهبر اردوی عظیم‌اش خواهان کمک شد که داستانش مشهور است و خلیفه مسلمین لشکر بزرگی را تدارک دید که طلایه‌دار آن صد شتر "ابلق" بود که در نتیجه آن، زن مسلمان را آزاد نمودند و از کسانی که برایش اهانت کرده و کرامت‌اش را پای مال نموده بودند، انتقام گرفت.

"حاجب المنصور بن ابی عامر" امیر اندلس روزی از جهاد با "اسپانیایی‌ها" برمی‌گشت و طبق عادت‌اش با کسب پیروزی؛ وقتی به "قرطبه" رسید و رسیدنش مصادف با نماز عید قربان بود و مردم در عیدگاه بودند؛ نعره تکبیر گفته و شادی می‌کردند؛ قبل از این که این امیر از اسب‌اش فرود آید؛ زن پیری جلو راهش را گرفت و با قلبی آکنده از حسرت گفت: "ای منصور! تمام مردم شاد اند؛ مگر من."

منصور گفت: "چرا؟"

زن پیر گفت: "پسرم در قلعه "ریاح" نزد صلیبیان اسیر است."

والی پرهیزگار و قهرمان بزرگ که قدر مسئولیت در برابر امت اسلامی و دفاع از حیثیت امت و دین را می‌دانست، بدون درنگ افسار اسب‌اش را به طرف این قلعه سوق داده و اعلام نمود که کسی از اسب‌اش فرود نیاید. به طرف قلعه ریاح رهسپار گردید و دشمنانش را مجبور نمود تا اسرای مسلمانان را که در بین اسراء فرزندان پیر زن هم بود، آزاد کنند... تا این که لبخند را به پیره زن بازنگرداند و شاهد شادی‌اش همانند سایر مسلمانان در عید نبود، به هیچ چیز دیگری راضی نشد.

داستان‌های فوق نمونه‌ای از حال مسلمانان است؛ زمانی که دولتی داشتند و این دولت متوجه شان بوده و حمایت‌اش مسلمانان را احاطه کرده بود؛ دولتی که امروزه به فقدانش مواجه ایم و تنها زره امن و دژ تسخیر ناپذیر برای هر مسلمان بوده و آرزوی برادران "ایغور" ماست. ... در غیر این صورت، حکام کافر چین را چه کسی تهدید خواهد نمود؟ اگر مسلمانان ایغور را آزاد نکرده و دست از ظلم نمودن بالای‌شان برندارد، بینی این کشور را بر خاک خواهد مالید...؟ در غیر این صورت، چه کسی به خود جرئت خواهد داد که تمام جهان را چلنج دهد؛ آن هم به خاطر کرامت پیر مردی که در رمضان وادار می‌شود تا روزه نگیرد و یا زن پاکدامنی که وادار می‌شود تا حجاب‌اش را در آورد و یا طفل مسلمانی که از والدین‌اش گرفته شده تا بر اساس تفکر کمونیستی تربیه شود...؟ در غیر این صورت، چه کسی جنگ سهم‌گینی را؛ به خاطر اشکی که از چشم مادر، زن و یا دختر می‌ریزد و یا مرد ناامیدی که به جز ریختن اشک و فرستادن پیامی برای برادران مسلمان خویش، که در آن خواهان دعا برای رهائی از مشقت‌های خود است؛ شعله‌ور خواهد کرد؟

برادران ایغور ما در اردوگاه‌ها محبوس شده و به‌منظور به‌زانو در آوردن‌شان، ترکستان شرقی مورد حملات وحشیانه و استعمارگراییانه چین قرار گرفته و بازشان می‌دارد؛ از این که استقلال خود را از چین کمونیستی و نظام کافرش مطالبه نمایند. چین می‌خواهد ایشان را زیر سلطه خود در آورده تا کاملاً به آن تسلیم شده و به نظام کمونیستی لبیک گویند. مگر نتوانسته تا رام‌شان کند... زمانی که دانست توان مسلمانان در دین حکیم و عقیده راسخ شان نهفته است؛ برای شان برنامه‌ای را تحت نام "اردوگاه آموزش سیاسی یا توان‌بخشی مجدد" را راه‌اندازی نمود؛ البته تحت پوشش مبارزه با تروریسم و تندروی دینی، که در واقع برنامه‌ای بود برای شستشوی مغزی و قرار دان شان در شرایطی که عقیده و احکام دین شان را فراموش کنند.

برای مسلمانان قوانینی را وضع نمود که از ادای نماز بازشان می‌دارد؛ آن‌ها را مجبور می‌کند که در رمضان روزه نگیرند؛ از خوردن گوشت حلال باز داشته و مجبورشان می‌کند که گوشت خوک خورده و شراب بنوشند؛ لباس عفت را در آورده و لباس فسق و فجور را بر تن کنند... پوشیدن، دوختن و فروختن لباس حجاب را منع نموده است... و هر آن کسی که به این قوانین پای‌بند نباشد، وی را به اردوگاه‌های به اصطلاح "توان‌بخشی مجدد" می‌فرستند و برنامه‌های مجرمانه و قوانین خود را با استفاده از انواع تعذیب و وحشت، بالایش تطبیق می‌کنند؛ حتی یک‌تعداد برای خلاص شدن از این بدبختی تمنای مرگ می‌کنند. شعار این اردوگاه‌ها اینست: همانند مدرسه آموزش می‌دهد؛ مثل یک ارتش مدیریت می‌شود و همانند زندان حراست!"

به‌رغم نبود تماس بین این اردوگاه‌ها و دنیای خارج آن، بازهم اخباری از اوضاع آن‌جا به بیرون درز می‌کند؛ مگر هیچ کس گامی را برای نجات این قوم مظلوم بر نمی‌دارد؛ نه اردوغانِ نوه عثمانیان! نه سلمان خادم حرمین! و نه عبدالله نوه آل بیت...! و نه حتی "محمد سادس" که ادعا دارد امیر المؤمنین است...! و چگونه این‌ها به نجات مسلمانان خواهند شتافت؛ در حالی که اولین کسانی اند که با مسلمانان می‌جنگند و در مقابل بازگشت رمز عزت و عنصر قوت‌شان می‌ایستند...! بلی، آیا حکام خائن در برابر حاملین دعوت برای تأسیس خلافت نمی‌ایستند؟!

ای برادران ایغور! چقدر کم نصیب هستید که مشقات در غیاب خلافت، که حامی و پشتیبان مسلمانان است، شما را فرا گرفته است؛ اگر صدای تان را رهبر شجاع برادر "سعد و اسید" نشنود و برای سرنگونی تاج و تخت ظالمان نشتابد و شکوه تابناک خلافت را بازنگرداند، مشکلات تان به درازا خواهد کشید... مگر امید زیادی به الله سبحانه و تعالی داریم که افسران ما را سعه صدر عطاء فرموده و ترس را از قلوب شان برطرف نماید تا این که خلافت را برای ما باز گردانند تا روزهای عزت ما مجدداً آغاز گردد... تمام مسلمانان از یوغ استعمار آزاد شده و روزهای ذلت و شرمندگی به پایان رسد و این امت به عنوان بهترین امتی که به خاطر مردم بیرون شده است، تبارز کند.

نویسنده: اسماء الجعبه

برای دفتر مطبوعاتی مرکزی حزب التحریر